

مجله مطالعات انتقادی ادبیات  
فصلنامه علمی دانشگاه گلستان  
سال اول / شماره مسلسل دوم / تابستان ۱۳۹۳

## مرصاد العباد: انحرافی در سنت متون صوفیانه

\* محمد غلامرضایی<sup>۱</sup>، لیلا حر<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> استاد دانشگاه شهید بهشتی

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۲/۲۴

### چکیده

یکی از ویژگی‌های اصلی آثار صوفیانه اقتباس آن‌ها از اندیشه‌های صوفیان پیش از خود است، چنان که تأثیرپذیری نویسنده کشف المحجوب از رساله قشیریه این امر را اثبات می‌نماید، این تأثیرپذیری و تأثیرگذاری‌ها سبب ارتباط زنجیره‌ای این آثار با یکدیگر شده است، حال آنکه مرصادالعباد نجم رازی به نوعی انحراف و خروج از این زنجیره و سنت است. نجم‌الدین رازی در تألیف آثار خود به مسائل تاریخی و سیاسی زمان توجه نموده و به مقتضای زمان در تعالیم صوفیانه دگرگونی‌هایی ایجاد کرده است. به‌عنوان یکی از این دگرگونی‌ها می‌توان به جایگاه کلیدی شاهان در مرصاد العباد اشاره کرد که رازی این طبقه را در صدر سایر طبقات می‌نشاند. حال آنکه مطالعه آثار صوفیه پیش از او سرشار از احادیثی است که پیران، مریدان خویش را به دوری از شاهان امر کردند. نویسندگان در این مقاله به انحراف‌های نجم رازی از سنت متون صوفیه پرداخته، سعی می‌کنند تا دلایل چنین انحرافی را نیز با رویکردی به عصر رازی بیان کنند.

**واژگان کلیدی:** متون صوفیانه، مرصادالعباد، شرایط تاریخی-سیاسی، نجم‌الدین رازی، انحراف از سنت

## درآمد

مطالعه‌ی کتاب‌های اصلی صوفیه مانند رساله قشیریه، کشف‌المحجوب و اللمع بیانگر این است که می‌توان میان درون مایه‌ها و مفاهیم و تعالیم این آثار پیوندی برقرار ساخت. به دیگر سخن این کتاب‌ها ارتباطی زنجیره‌ای با یکدیگر دارند، زیرا بی‌شک نویسنده هر اثر به آثار پیش از خود نیز توجه کرده است. مثلاً تأثیرپذیری هجویری از رساله قشیریه امری بدیهی است همچنان که محققان به ارتباط کشف‌المحجوب با آثاری چون اللمع ابونصر سراج و طبقات‌الصوفیه سلمی نیز اشارت کرده‌اند (هجویری، ۱۳۸۴: مقدمه مصحح: ۶).

با وجود این، بعضی از مؤلفان عارف مسلک در پاره‌ای از تألیفات خود چه از لحاظ صورت و چه از نظر محتوا نوآوری‌هایی کرده‌اند. یکی از این نویسندگان، نجم‌الدین رازی معروف به نجم دایه مؤلف مرصادالعباد است. مطالعه اجمالی مرصادالعباد بیانگر خروج مؤلف از بعضی از هنجارهای رایج میان مؤلفان متصوفه است. از جمله می‌توان به ساختار متفاوت کتاب با دیگر کتاب‌های صوفیانه و تقسیم‌بندی مطالب آن به ابواب پنجگانه و فصول چهل‌گانه اشاره کرد. تقسیم کتاب به پنج باب به نظر نویسنده به مناسبت رکن‌های پنجگانه اسلام یعنی شهادت و نماز و روزه و زکات و حج است. اما تقسیم‌بندی موضوعات به چهل فصل از آن جهت است که "اربعین" در تربیت انسان خصوصیتی دارد. (رازی، ۱۳۸۴: ۲۸-۲۹) علاوه بر این هر باب را با یک آیه و یک حدیث توأمان آغاز کرده است. بجز این شیوه فصل‌بندی، پیوستگی مطالب در مرصادالعباد قابل توجه است، آنچنان که به ترتیب زمانی - که پس از این اشاره خواهد شد - مطالبی را مربوط به انسان و حیات او بیان کرده است و این تسلسل سبب شده است که مرصادالعباد، بخصوص در بیان مطالب اصلی یکی از منسجم‌ترین ساختارها را در آثار متصوفه داشته باشد، زیرا نجم رازی در سراسر کتاب، انسان را محور اصلی بحث خود قرار داده و برای انسان سه حالت ثابت کرده: مبدأ، معاش و معاد را مرگ به اضطرار یا مرگ به اختیار دانسته است (همان، باب‌های ۲، ۳، ۴) و مطالب مهم کتاب را بر اساس همین سه حالت یا سه مرحله زمانی مرتب کرده است. بدین ترتیب صرف‌نظر از مقدمه - که آن را نیز یک باب دانسته، در باب دوم درباره مبدأ موجودات و آفرینش سخن گفته و عالم غیب و ملکوت و پیدایش ملکوت اصناف آفریدگان را تشریح کرده و برای فطرت آن‌ها سلسله مراتبی در نظر گرفته است. به نظر وی، اول چیزی که خداوند خلق کرد و آن را زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کائنات قرارداد، روح پاک محمدی بود. بنابراین آنچه در روایات آمده پس از آنکه "حق تعالی با نظر محبت بدان نور محبت محمدی نگریست حیا بر وی غالب شد و قطرات عرق از او روان گشت، ارواح انبیاء را علیه‌السلام از قطرات نور محمدی بیافرید، سپس از انوار ارواح انبیاء، ارواح اولیاء و از ارواح اولیاء ارواح مؤمنان و از آنان، ارواح عاصیان و از عاصیان، منافقان و کافران را بیافرید و از انوار ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید و از ارواح ملکی، ارواح جن و از آنان ارواح شیاطین و

مَرده و اَبالسه بیافرید و از دُرْد ارواح ایشان، ارواح حیوانات بیافرید، آنکه انواع ملکوتیات و نفوس و نباتیات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد،" (همان، ۳۸) مثال این مراتب بنا بر آنچه نجم رازی بیان داشته همچون "قنادی است که از نیشکر، قند سپید بیرون آورد و پس از آن، قند سپید، اول بار که بجوشاند نبات سپید بیرون آورد و دوم بار شکر سپید و سیم کرت شکر سرخ و چهارم کرت طبرزد و پنجم کرت قوالب سیاه و ششم کرت دُرْدی ماند که آن را قطاره گویند بغایت سیاه و کدر بود." (همان) همچنان که ملاحظه می‌گردد از اول مرتبه قندی تا وصول به مرتبه قطارگی از صفا و سپیدی آن کاسته می‌شود تا اینکه سیاهی و تیرگی بر جای می‌ماند، که در صورت عدم وقوف بر آن، هیچ کس نخواهد دانست که حتی آن تیرگی و سیاهی در همان قند سپید تعبیه بوده است. بحث در باب مراتب آفرینش و ملکوت آفریده‌ها به صورتی که در مرصادالعباد آمده- تا آنجا که جستجو شده در آثار پیشین متصوفه نیامده، و این یکی از تازگی‌های محتوایی کتاب است. نویسنده توانسته است این بحث را به آفرینش انسان و مصالح فطرت پیوند بزند به همین سبب در فصل اول از باب دوم داستان آفرینش را به بیانی شیوا و شاعرانه شرح داده است، در باب سوم - که شامل بیست فصل است و حدود نیمی از کتاب را در بر گرفته است- به شرح اصول عقاید و تربیت عرفانی و مسائل مربوط به سیر و سلوک پرداخته و در باب چهارم، معاد را از دیدگاه خود شرح داده است و در باب پنجم از سیر و سلوک اصناف گوناگون از پادشاهان تا پیشه‌وران و برزگران سخن گفته و وظایف اخلاقی هر گروه را بر شمرده است. (همان، مقدمه مصحح: ۵۵-۵۶) بنابراین محور اصلی در موضوع کتاب، انسان و سیر و سلوک معنوی او و بازگشتش به موطن اصلی است.

ذکر این نکته الزامی است که باب دوم، ویژگی‌های دیگری نیز دارد که با امهات کتاب‌های متصوفه، تاحدودی متفاوت است. از جمله: ۱- یکی از موضوعات اصلی کتاب‌های تصوف، فصلی است درباره‌ی فقر. تقریباً در بیشتر متون اصلی تصوف مانند اللمع (۱۳۸۱: ۱۱۰) و کشف المحجوب (۱۳۸۴: ۳۰) و رساله قشیریه (۱۳۷۴: ۴۵۲) و... به این مبحث پرداخته شده است. بحث درباره فقر از آن جهت اهمیت دارد که متصوفه اساس افکار عرفانی و تعلیمات خود را فقر می‌دانسته‌اند. شاید موجزترین بحث در باب فقر توضیحی باشد که استاد مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر در شرح مثنوی شریف آورده است. بر اساس توضیح آن استاد، فقر عبارت است از: "تنگ‌دستی و نادانی در نزد صوفیان مرتبتی شریف و والاست و اصل روش و طریقت است، پیران طریقت، رهروان را به تجرید و خروج مال و هرچه به دنیا تعلق دارد می‌آموزند تا بردباری و همت والای آنان در عبور از مهالک و سواس شیطان به پالونه آزمایش سنجیده شود زیرا وصول به مراتب کمال و فنای کلی، دون‌همتان را هرگز میسر نیست. بنابراین سالک باید به کمترین از مال دنیا بسازد تا از آفات ثروت که سنگدلی و غفلت از حق است دور ماند و اگر تواند هرچه دارد بیفشاند و از دنیاوی هیچ با خود نگذارد (۱۳۸۰: ۹۹۸-۱۰۰۰) این مطلب با تفصیل و همراه

با سخنانی از مشایخ تصوف در آثاری چون اللمع (۱۳۸۱: ۱۱۰)، رساله قشیریه (۱۳۷۴: ۴۵۲) و کشف المحجوب (۱۳۸۴: ۳۰) و امثال این‌ها آمده است. اما در کتاب مرصادالعباد جای بسیاری از مباحث و از جمله بحث زهد و فقر خالی است، نه اینکه نویسنده آن در این باب سخنی نگفته باشد، اما به یقین، فقر آن چنانکه در اندیشه صوفیان یاد شده مطرح بوده در فکر نجم‌الدین مطرح نبوده است. نجم دایه در زندگی شخصی نیز طالب رفاه و تجملات بوده است.

در مناقب او حدالدین کرمانی داستانی آمده است که ممکن است افسانه باشد اما هسته‌ای از حقیقت در آن هست؛ "حضرت شیخ رضی‌الله عنه و نجم‌الدین دایه قدس‌الله سره هم عصر بودند. از اصحاب طبقات و ارباب ولایات و صاحب اسرار و کشف بوده است و مرد عظیم و بزرگ. اشتیاق در مابین غالب می‌بود تا حضور همدیگر را دریابند و مشرف شوند هیچ میسر و اتفاق نمی‌افتاد. شیخ نجم‌الدین دایه در شهری می‌باشد، خدمت شیخ در سفر و سیاحت می‌باشد بدان شهر می‌رسد و استماع می‌کند که شیخ نجم‌الدین در این شهر است. به خانقاه که شیخ می‌باشد می‌رود و می‌پرسد که شیخ کجاست، می‌گویند به حمام است. خدمت شیخ در خانه اقامت می‌کند بعد از زمانی نظر می‌کنند که خادم‌ان می‌آیند و طشت و طاس‌های نقره کوفت و بر سر آن سفره از جوقاء منقش دوخته انداخته‌اند می‌آورند و شیخ نجم‌الدین دایه عظیم بواش بودی. بعد از آن در عقب، شیخ نجم‌الدین می‌آید..." (۱۳۴۷: ۳۸). این مطلب را از آغاز نیز می‌توان دریافت که چون نجم‌رازی پیشاپیش مغولان به مقصد آسیای صغیر می‌گریزد، در بحبوحه قتل‌ها و خرابی‌ها در جستجوی جایی است که به "رخص اسعار و خصب معیشت" آراسته باشد (رازی، ۱۳۸۴: ۲۰). این که نویسنده به دربار پادشاهان روی می‌آورد و یک بار به دربار علاءالدین کیقباد سلجوقی می‌رود و مرصادالعباد را به او تقدیم می‌کند و بار دیگر به دربار پادشاه ارزنجان می‌پیوندد و مرموزات اسدی را به نام او تألیف می‌کند، نیز نشانی از رفاه طلبی اوست. چرا که سنت اصلی متصوفه پرهیز از دربارها بوده و اندک است آثاری از آنان که به پادشاهان و قدرتمندان تقدیم یا تألیف شده باشد.

۲- تکیه نکردن بر عقل و ذمّ فلاسفه و بیان عجز عقل در شناخت خداوند، موضوعی است که در تمام آثار صوفیه به نوعی انعکاس یافته است. اما نکته قابل توجه این است که در این آثار افراط از آنگونه که در مرصاد هست کمتر دیده می‌شود. اینان عقل و اندیشه را علی‌الاطلاق نفی نمی‌کنند بلکه آن را ناکافی می‌شمارند. "حال آنکه نجم‌الدین‌رازی در حق فلاسفه و معتزله آن مایه تعصب نشان می‌دهد که حتی برای حفاظت دین از آرایش فلسفه، مداخل تیغ بی‌دریغ را نیز جایز می‌شمارد و تعصب آن "ائمہ متقی" را که فتوی قتل امثال عین القضاة و شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی را صادر می‌کردند می‌ستایند." (همان، مقدمه مصحح: ۳۰) آنجا که می‌گوید: "در دین، ائمہ متقی بسیار بودند و

پادشاهان دیندار که دین را از چنین آرایش‌ها به تیغ بی‌دریغ محفوظ می‌داشتند تا درین عهد نزدیک چند کس را از مشهوران متفلسفه به قتل آوردند و آن را جهاد اکبر شناختند." (همان: ۳۹۴).

۳- به صورت کلی، پادشاهان در زندگی و اندیشه‌های عارفانه‌ی متصوفه متقدم، جایگاهی نداشته‌اند. گویی این دسته از صوفیه برخلاف عقیده رایج بین ایرانیان که پادشاه را میخ زمین و آسمان می‌دانسته‌اند، (ر.ک؛ قاضی مرادی، ۱۳۸۵: ۲۷-۳۸) هیچ نقشی برای پادشاه قائل نبودند و به جای آن پیران و اقطاب را مرکز عالم و دلیل پا برجایی جهان می‌دانستند. در رساله قشیریه سخنی آنچنانی، درباره پادشاه نیست، نویسنده‌ی کشف المحجوب نیز نه تنها فصلی را به آن اختصاص نداده بلکه هیچ سخنی از آنان به میان نیاورده است. همچنین در آثار پیش از این‌ها در این باب بحثی نشده است. در اللع سراج حتی در بخش پایانی آن که در باب غلطات صوفیه بحث شده، مطلبی مستقل در این باب نمی‌توان یافت. چرا که پیش از مغول خاصه در نخستین قرون اسلامی، وارستگی و انزوا و گوشه‌نشینی رسم عامه صوفیان بوده و پادشاهان آنچنان در مرکز توجه آن‌ها قرار نداشتند چنان‌که حکایاتی از خویشتن‌داری و مناعت طبع اکثر عارفان و پرهیز آنان از پادشاهان و صاحبان قدرت نقل شده است. از آن جمله: نصایح شقیق بلخی هارون‌الرشید را (غزالی، بی‌تا: ۱۴) و رفتن هارون به زیارت فضیل عیاض (همان: ۱۵) و سخنان باباطاهر همدانی با طغرل سلجوقی و بخشیدن سر ابریق شکسته به عنوان انگشتی به وی (راوندی، ۱۳۷۳: ۹۸-۹۹) و ملاقات محمود غزنوی با ابوالحسن خرقانی (عطار، ۱۳۸۱: ج ۲: ۱۷۵) معروف است. همچنین ابوسعید ابوالخیر از اینکه پدرش نامور سبکتکین را بر سرای خود نگاشته بود وی را ملامت کرد و به محو کردن آن واداشت (محمدبن منور، ۱۳۸۱: ۱۶) و سنایی پیشنهاد امیر غزنوی را در مورد ازدواج با خواهر او نپذیرفت (سنایی، ۱۳۷۴: ۷۳۶) و مطابق اشاره‌ای که در آغاز یکی از مکتوبات او هست تقاضای قوام‌الدین درگزینی و وزیر را که علاقمند به دیدار وی بود، رد کرد. (همان، ۱۳۴۱: ۳۷).

با توجه به آنچه گفته آمد، می‌توان دریافت که معمولاً پادشاهان به صوفیه روی می‌آوردند و نصایح آنان را می‌شنیدند. حال آنکه نجم‌الدین رازی همچنان که پیش از این اشاره کردیم، طالب دربار پادشاهان بوده و از آنان توقع مساعدت داشته است.

دکتر ریاحی در مقدمه مرصاد العباد درباره‌ی ارتباط نجم دایه با دربارها گفته است: "اگر وضع خاص زمان و فرار و دربه‌دوری و غربت مؤلف را در نظر بگیریم روشن خواهد شد که نجم رازی کتاب خود را نه به قصد تقدیم به فرمانروای روم بلکه به خواست و التماس طالبان و مریدان جامه تصنیف پوشاند و بعدها تحریر دوم آن را به نام پادشاه روم شرقی کرد." (رازی، ۱۳۸۴: مقدمه مصحح: ۳۹) آنچه از مقدمه دکتر ریاحی بر مرصاد بر می‌آید این است که نجم رازی به اضطرار به دربار سلطان روم رفته و آنچنانکه در مقدمه کتاب آمده (همان: ۳۹) تشویق سهروردی نیز عاملی مؤثر بوده است. با وجود این باید دانست که نزدیک به زمان نجم رازی و در بحبوحه کشتارهای مغولان، صوفیانی چون عزیز نسفی

نیز بوده‌اند که غربت و دربدری را بر حضور در دربارها مرجح دانسته‌اند (نسفی، ۱۳۴۴: مقدمه مصحح: ۳۳). دیدگاه نجم رازی به پادشاهان عصر خود - نه حضور او در دربار آنان - شاید از یک جهت ضرورت زمانه بوده باشد زیرا وی در عصری زندگی می‌کرد که مغولان کشتارهای عام به راه انداخته بودند و شهرها را یکی پس از دیگری با خاک یکسان می‌کردند و بر حیوانات نیز نمی‌بخشودند و پادشاهی مقتدر چون محمد خوارزمشاه از ترس سپاه مغول به کنجی گریخته بود و فرزند او نیز با همه شجاعتی که داشت به سبب خودکامگی‌ها و اشتباهات کاری از پیش نمی‌برد و بعضی از دیگر امیرانی که در گوشه و کنار حکم می‌راندند هم سازش با مغولان را به صلاح خویش می‌دیدند به همین سبب سپاه مغول عنان گسیختگانی را می‌مانستند که بی هیچ مانع و رادعی به پیش می‌تاختند. نجم‌الدین رازی در چنین حالتی است که پادشاهان را به اتحاد می‌خواند و بر آن است که حمیت آنان را برانگیزاند تا علیه مغولان اتفاقی کنند (رازی، ۱۳۸۴: ۱۷). چون از این دیدگاه به موضوع نگریسته شود، مطالبی که در فصل‌های اول و دوم از باب پنجم مرصاد العباد آورده موجّه می‌نماید.

وی در بحث از سیر و سلوک اصناف خلق، معتقد است که پادشاهان نیز سیر و سلوکی دارند؛ و ضمن اینکه پادشاهان را در جهان به مثبت دل در وجود آدمی می‌انگارد و صلاح و فساد خلق را بسته به صلاح و فساد پادشاه می‌داند (همان: ۴۵۰) و پادشاهان را نظام‌بخش جامه می‌بیند (همان، ۱۳۸۱: ۸۰) معتقد است که "سلطنت خلافت و نیابت حق تعالی است در زمین" (همان، ۱۳۸۴: ۴۱۱) و سلطان سایه خداست که همچون همای بر هر که افتد او را مقبل و دولتمند می‌سازد. (همان: ۴۱۲-۴۱۱).

از دیدگاه نجم‌رازی با توجه به آیه "یا داوود إنا جعلناک خلیفه فی الارض" حضرت جلت ده حکم را ثابت کرده و ملوک را در رسوم حکومت‌گزاری آگاه ساخته است. با توجه به این آیه دولت سلوک برای ملوک به دو قدم دست می‌دهد یک قدم با خدای راست نهادن و دیگر با خلق انصاف دادن است و آنچه با خداست به فرمان حق قیام نمودن و از متابعت هوا اجتناب کردن و شکر نعمت سلطنت به بذل اسباب سلطنت در اعلاء کلمت و تقویت دین و ملت گزاردن و سلطنت و مملکت را وسیله درجات و قربات ساختن است، اما آنچه با خلق است رعایا در پناه دولت و حسن حراست و کنف سیاست سلطنت آوردن و داد عبودیت به انصاف و معدلت دادن و بر فساق و ظلّمه راه فسق و مظلّمه بستن می باشد زمانی که این دو قدم را به صدق گذارد و داد بندگی را در پادشاهی بداد حضرت جلت از لطف ربوبیت راه او را به صفات الوهیت گشاده و به بارگاه عزت بار داد که "خطوتان و قد وصلت" حال خلاصه‌ی کاینات و زبده‌ی موجودات گشته و مرتبه خلافت و درجه ظلّ الهی برای او مهیا و مهتا شود" (همان: ۴۳۰، زیرنویس شماره ۲) نجم‌الدین رازی در بیان احوال ملوک نیز معتقد است که "برای پادشاه سه حالت وجود دارد. اول حالت او با نفس خویش که باید از عهده‌ی فرایض دینی خویش به درستی برآید (همان: ۴۳۲) حالت دوم که پادشاه باید در برخورد با رعیت به عدل و انصاف رفتار کند (همان: ۴۳۵)

حالت سوم: پادشاه را با خدای خویش است و باید که ظاهر و باطن خود را برای خدا یکرنگ ساخته و خود و مملکت خود را برای خدا خواهد. (همان: ۴۴۵) "بخشی از آنچه نجم رازی درباره پادشاهان آورده است، مشابه است با اشاراتی که خواجه نظام الملک در سیاست نامه در بعضی ابواب کرده است اگر چه بعضی از آثار صوفیانه مانند کیمیای سعادت و نصیحه الملوک غزالی و... نیز مطالبی در باب پادشاهان دارند اما با آنچه نجم رازی آورده در بخشی از مطالب و هم از دیدگاه کلی متفاوت است و به نظر می‌رسد که وی در افزودن این مطالب در کتاب خویش ابداعی از خود نشان داده باشد بخصوص که بخش دوم نصیحه الملوک غزالی نیز، منسوب به اوست و به احتمال فراوان از وی نیست. (غزالی، بی تا: مقدمه مصحح: ۷۲؛ زرین کوب، ۱۳۵۶: ۲۵۶-۲۵۴) با توجه به نکات اخیر و نیز با توجه به اینکه در رموزات اسدی جامعه را به صفحه شطرنج تشبیه می‌کند و پادشاه را مهره‌ای می‌داند که نبودن او باعث شکست نظام جامعه می‌شود، می‌توان تصور کرد که سخنان نجم رازی در باب پادشاهان و حاکمان، تلاشی بوده است برای حفظ نظام اجتماعی عصر که با هجوم مغولان از هم گسیخته بود یا در شرف گسیختگی بود.

به جز اشاراتی که درباره‌ی تفاوت مرصاد با آثار پیشین صوفیانه رفت، به این نکته نیز باید توجه داشت که سنت متصوفه در نویسندگی، بر ساده‌نویسی بوده است. آنان می‌کوشیدند تا سادگی نثر را با زیبایی و تناسب جمع کنند تا مخاطبان‌شان - که معمولاً طبقات متوسط مردم بوده‌اند - از عهده فهم و درک برآیند و هم زیبایی نثر باعث نفوذ بیشتر مطالب در اذهان آنان گردد. مرصاد العباد در عصری نوشته شده است که پدیدآوردن آثاری به نثر فنی، نشان فضل نویسنده مجرب می‌شده است. اگرچه در زندگی نجم رازی، قرینه‌ای وجود ندارد که در دستگاه‌های دولتی به شغل ترسل مشغول بوده باشد اما باید گفت که وی در آیین ترسل مهارت فراوان داشته است. مرصاد العباد اولین نثر عرفانی فارسی است که جای جای به نثر فنی گرایش یافته است. وی در این زمینه نیز با آوردن سجع‌ها و قرینه‌سازی‌های کوتاه و نزدیک هم آوردن قرینه‌های مسجع و آوردن مجموعه‌ای از تشبیهات که با هم متناسب‌اند نیز در نثر خویش ابداعاتی کرده است. به عنوان مثال: و زلزله و خطا و خلل" (رازی، به نقل از غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۳۹۰-۳۸۹). "الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت (همان، ۷۱)" ما بار امانت به رسن ملامت در سفت کشیده‌ایم... (همان: ۸۱) همچنین نجم‌الدین رازی در بسیاری از فصول کتاب مرصاد العباد، به نسبت مفهومی که بیان می‌کند، مجموعه‌ای از واژه‌ها یا تشبیه‌های متناسب را به کار می‌گیرد. مثلاً در فصل هشتم از باب سوم در بیان تحلیه روح بر قانون حقیقت، روح را به طفل تشبیه می‌کند و به مناسبت مجموعه‌ای از واژه‌ها و تعبیرها و تشبیه‌های مناسب را با آن به کار می‌گیرد. مانند رحم مادر، ولادت، مهد و گهواره، بر بستن دست و پای و... (همان: ۲۱۵-۲۱۳)

## نتیجه گیری

تصوّف، جریانی است که قرن‌ها بر فرهنگ ایرانی حاکم بوده و بر بستر این جریان شخصیت‌های برجسته و آثار بزرگی پدید آمده است. آثار متصوّفه علی‌رغم فاصله زمانی در تألیف‌شان غالباً از لحاظ سبک ادبی و محتوا با هم مرتبط و در بسیاری زمینه‌ها مشابه‌اند. مرصادالعباد که حلقه‌ای است از این زنجیره، با وجود شباهت‌های فراوان با آثار پیش از خود تفاوت‌های قابل توجهی نیز با این آثار دارد؛ تفاوت‌هایی از نظر ساختار، شیوه نویسندگی، و بحث در مراتب آفرینش، افراط در ذم فلاسفه و عجز عقل، نپرداختن به فرقه‌های صوفیه و تأکید نکردن بر کرامات آنان و بحث در باب سیر و سلوک پادشاهان... نجم‌الدین رازی در آثار خویش از جمله مرصادالعباد و مرموزات اسدی نشان داده است که نبودن پادشاه سبب شکست نظام جامعه و حضور او جزء لاینفک اجتماع است. مواردی که نام برده و توضیح داده شد معلوم می‌دارد که نجم‌الدین رازی در چند مورد از هنجار حاکم بر آثار صوفیه خارج شده است.

## منابع

- ۱- رازی، نجم‌الدین (۱۳۸۴). مرصادالعباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- ----- (۱۳۸۱). مرموزات اسدی، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۳- راوندی، محمدبن علی (۱۳۷۳). راحه‌الصدور؛ محمدبن علی راوندی، به تصحیح محمد اقبال لاهوری؛ مجتبی مینوی، تهران: امیر کبیر.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶). فرار از مدرسه، تهران: امیر کبیر.
- ۵- سراج، ابونصر (۱۳۸۱). اللمع فی‌التصوف، ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
- ۶- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۴۱). مکاتیب، به کوشش نذیر احمد، علی‌گه: نشر دانشگاه اسلامی.
- ۷- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۷۴). حدیقه‌الحقیقه، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۸- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین (۱۳۸۳). تذکره‌الاولیا، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، تهران: طلیعه.
- ۹- غزالی، امام محمد (بی‌تا)، نصیحه‌الملوک، با تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: سلسله انتشارات انجمن، آثار ملی.
- ۱۰- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۸). سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه (از قرن پنجم تا اوایل قرن هشتم)، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.



- ۱۱- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۰). شرح مثنوی شریف، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۸۵). استبداد در ایران، تهران: اختران.
- ۱۳- قشیری، ابوالقاسم (۱۳۷۴). ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۴- کرمانی، اوحدالدین (۱۳۴۷). مناقب، با تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۵- محمدبن منور (۱۳۸۱). اسرارالتوحید، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ۱۶- نسفی، عبدالعزیز (۱۳۴۴). کشف‌الحقایق، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۷- هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۴)، کشف‌المحجوب، به تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش انتشارات صدا و سیما).

